

درباره‌ی امکانات و خطرات تداوم قیام ژینا:

## ستمیدگان در برابر اپوزیسیونی خویشاوند دولت

امین حصوری | دی ۱۴۰۱

### ۱. درباره‌ی زمینه‌ها و دلالت‌های دوام خیزش

خیزش ژینا از اعتراضات مستمر خیابانی به جنگی فرسایشی و پراکنده میان دولت و مردمان ستمدیده بدل شده است. مخالفان از هر فرصت و مناسبتی برای بیان اعتراضات‌شان استفاده می‌کنند. وفاداری به این خیزش دیگر تنها از خاستگاه‌های مادی برآمدن خیزش تغذیه نمی‌کند، بلکه به یک اصل اخلاقی فراگیر و بدیهی تبدیل شده؛ اصلی که لزوماً از پرنسپ‌های سیاسی افراد نشأت نمی‌گیرد. حتی از میان آن «قشر خاکستری» منفعل و/یا مردد و محتاط هم، با گذر روزها و رویدادها، شمار هرچه بیشتری با حقانیت این خیزش همدلی نشان می‌دهند و از تابوهای مزمّن و احتیاط‌های سابق‌شان فاصله می‌گیرند. چون خیزشی که برای تغییر واقعیت سترون برپا گردید، خود به چنان واقعیت زنده‌ای بدل شده که «نظم عادی» امور را بر هم زده است و همگان را به موضع‌گیری له یا علیه وامی‌دارد. در خیزش‌های توده‌ای قبلی (از دی ۹۶ بدین سو) سرکوب دولتی وحشیانه‌ی معترضان، یا به‌قول آن لمپن-سردار: «سرکوب گازانبری»، (بخوانید چندصد قتل ضربتی هدفمند طی چند روز)، موجی از سرخوردگی‌های اجتماعی و سکون و رخوت سیاسی را ایجاد می‌کرد. در نتیجه، حاکمان تا خیزش بعدی فرصت تنفس داشتند تا قوای سرکوب را تجدید و تقویت کنند. اما خیزش ژینا - به‌رغم توسل دولت به راهکار یادشده - گسستی در این روند چندین‌ساله ایجاد کرد؛ گویی، به تعبیر هگل، تغییر کمیت (تعدد خیزش‌های متوالی) سرانجام به تغییر کیفیت منجر شده است. به‌میانجی دلاوری‌های معترضان در خیزش ژینا، بازگشت به گذشته و نرمالیزه‌سازی وضعیت برای رژیم اسلامی ناممکن شده است. تداوم اعتراضات به‌واقع بازتاب همین موقعیت در باور عمومی است که معنای ضمنی آن چنین است: «به گذشته باز نمی‌گردیم». معترضان و مخالفان آشکارا خواهان گسست از جمهوری اسلامی هستند و اکثریت خاموش و منفعل هم می‌دانند که تغییر بزرگی در راه است.

اگر تا اینجا مهم‌ترین مشخصه‌ی قیام ژینا، دوام و تداوم آن بوده، چنین دستاورد بزرگی به‌ویژه از آن رو ممکن گردید که قیام ژینا بر شانه‌های خیزش‌های قبلی (و دلیری‌ها و فداکاری‌های فاعلین آنها) ایستاده است و از آنجا قادر شد افق امکان وسیع‌تری را برای خویش بگشاید. در عبارت «دستاورد بزرگ» هیچ اغراق رتوریکی وجود ندارد، اگر در نظر بگیریم که دولت اسلامی ایران دست‌کم طی دو دهه‌ی اخیر سرمایه‌گذاری‌های هنگفتی برای تجهیز و تقویت ماشین سرکوب و زیرساخت‌های کنترلی-امنیتی‌اش انجام داده است (با پول نفت و با حمایت قدرت‌های جهانی). از سوی دیگر، تداوم خیزش ضرورتی است برآمده از

تعمیق و تشدید بحران‌هایی که نفس زیستن (بقای زیستی محض) را برای بخش‌های هرچه بزرگ‌تری از جامعه مصیبت‌بار (اگر نگوییم ناممکن) ساخته‌اند؛ همان توده‌هایی که آن ترس‌های موجه معمول، دیگر جلودارشان نیست؛ چون جز زنجیرهای‌شان چیزی برای از دست دادن برای‌شان باقی نگذاشته‌اند.

## ۲. درباره‌ی امکانات برآمده از تداوم خیزش

بی‌گمان فرارسیدن صد-روزگی خیزش ژینا را باید جشن گرفت. مردمانی که از سوی حاکمان ستمگر «هیچ» تلقی می‌شدند، به بزرگ‌ترین تهدید برای حیات حاکمان بدل شده‌اند و مهم‌تر آن‌که با هر گام از ایستادگی جمعی‌شان، به قدرت دگرگون‌ساز خویش باور بیشتری یافتند. آن‌ها اکنون به چیزی کمتر از «همه‌چیز» قانع نیستند. و همین اتفاق است که تمامی معادلات گذشته را بر هم زده است. این گزاره را خصوصاً باید برای کسانی تکرار کرد که کاهش اعتراضات منظم خیابانی را به معنای افول خیزش تلقی می‌کنند (خواه با شعف و خواه با دردمندی)، و خواسته یا ناخواسته آرزوی دولت برای بازگشت به «نظم عادی امور» را تکثیر و تقویت می‌کنند. اما تداوم خیزش چگونه پتانسیل‌های آن را افزایش می‌دهد؟

تبدیل یک خیزش توده‌ای از شکل شورشی خودجوش و شورمندان و میلیتانت به فرآیندی که هرچه بیشتر به چشم‌اندازی انقلابی راه می‌برد، امکانات رشد و غنای درونی آن را فراهم می‌سازد. کما اینکه دوام خیزش ژینا نیز تنها به میانجی زایش و پویای دیالکتیکی همین امکانات درونی و تکثیر آن‌ها میسر شده است. می‌توان دستاوردهای تاکنونی قیام ژینا را به‌طور مشخص برشمرد<sup>۱</sup>. اما تأکید این یادداشت کوتاه بر وجه کلی این دستاوردها یا بستر مادی خلق آنهاست؛ و آن اینکه مبارزات جمعی ستمدیدگان برای به‌روزی اجتماعی اگر منقطع نشود (به‌عوامل این انقطاع باز می‌گردیم)، قادر است یک پروسه‌ی فشرده‌ی رشد سیاسی را برای آنان مهیا سازد: آموزش سیاسی در ابعادی میلیونی، که به میانجی عزم و شور مشترک و در پروسه‌ی عمل جمعی رخ می‌دهد. در اینجا از همان اکثریتی سخن می‌گوییم که معمولاً تحت عناوینی مثل «مردم عادی» یا «توده‌ی بی‌شکل مردم» یا حتی «عوام» بر ناآگاهی سیاسی آنان تأکید می‌شود. بارها شنیده‌ایم که خیزش ژینا برای پیروزی نهایی، فاکتورهای ایکس یا ای‌گرگ را کم دارد؛ مثلاً فقدان درک روشن و ایجابی اکثریت جامعه از بدیل سیاسی نظام ستمگر/مسلط؛ یا فقدان اعتصابات گسترده‌ی کارگری و/یا اعتصاب عمومی. افعال به‌کارگرفته‌شده در این توصیفات اکثراً بر بایدها و الزامات تأکید دارند. حال آنکه کمتر به این موضوع پرداخته می‌شود که چه عواملی مانع تحقق‌یابی این الزامات هستند. آیا به‌راستی زندگی در سایه‌ی مستمر خفقان و سرکوب سیاسی، در کنار فشار خردکننده‌ی تأمین بقای روزمره (سرکوب اقتصادی) جایی برای تعمیق آگاهی سیاسی و تمرین کارجمعی و سازمان‌یافته باقی می‌گذارد؟ برای مثال، جنبش کارگری که در بطن همین شرایط، فشارهای مضاعفی را تجربه کرده و حیاتی‌کمابیش زیرزمینی و لاجرم سازمان‌هایی محدود و شکننده داشته چگونه قادر است در فرصتی کوتاه از همه‌ی موانع یادشده گذر کند و توان بالقوه‌اش را بالفعل سازد؟ خصوصاً که شمار زیادی از فعالان و چهره‌های سازمان‌دهنده‌اش (در امتداد سیاست پیش‌گیرانه‌ی دستگاه امنیتی رژیم) همچنان در زندان‌ها به سر می‌برند. همین وضعیت، کمابیش در مورد سایر جنبش‌های اجتماعی هم صادق است. این فقدان‌ها قطعاً کاستی‌ها و کُنندی‌های

۱. برای نمونه نگاه کنید به این جمع‌بندی:

کمیته‌ی عمل سازمانده کارگری: «دستاوردهای صد روزه‌ی جنبش زن، زندگی، آزادی».

دردناکی را بر روند خیزش تحمیل کرده‌اند و می‌کنند.<sup>۲</sup> اما نباید فراموش کرد که تداوم جنبش علی‌الاصول قادر است دانش و تجربه‌ی سیاسی را بازیابی و تکثیر کند و برای ستمدیدگان معترض دسترس‌پذیر سازد (گیریم نه به‌طور خودبه‌خودی، و نه تحت هر شرایطی)؛ طوری که نگرش انتقادی و دانش سیاسی ستمدیدگان ژرفا بیابد و رهبران/سازمان‌دهندگان جدیدی در دامن خیزش پرورش یابند. اما با فرض اینکه عوامل لازم برای رشد درونی خیزش مهیا گردند، این زایش به‌راستی چگونه رخ می‌دهد؟

فرآیندی که از آن سخن می‌گوییم فرآیند تحقق پتانسیل‌های سوژگی و تکثیر سوژه‌ی رزمنده و انقلابی‌ست. مساله، دیالکتیک بین فرد معترض و پویای تاریخی خیزش است؛ اینکه چگونه خیزش محمل و تکانه‌ای می‌شود برای تغییر افکار و عادت‌واره‌های ذهنی و رفتاری ستمدیدگان و روابط میان آنان. در ساده‌ترین سطح، خیزش بحث‌های انتقادی میان افراد جامعه حول امر اجتماعی را به‌شدت دامن می‌زند. حال آنکه آن‌ها پیش‌تر نسبت به یکدیگر و نسبت به مساله‌ی سرنوشت جمعی بیگانه بودند. این‌دست مواجهات - در بستر زنده‌ی رویدادهای خیزش - از یک‌سو محملی می‌شوند برای تامل‌گری، بازنگری، نقد و خودانتقادی؛ و از سوی دیگر، به برافتادن فاصله‌های تحمیلی پیشین میان ستمدیدگان و شکل‌گیری حس جدیدی از هم‌سرنوشتی و همبستگی کمک می‌کنند و بدین‌طریق زمینه‌های ذهنی و مادی رشد سازمان‌یابی و مبارزات سازمان‌یافته را مهیا می‌سازند؛ همان قابلیت سرکوب‌شده‌ای که معترضان اینک در پراتیک جمعی خیزش به درجات مختلفی آن را تمرین می‌کنند و می‌آموزند. پتانسیل انسانی‌ای که در این فرآیند آموزش و شورمندی جمعی خلق می‌شود، به‌ضرورت با نیازهای روزمره‌ی خیزش و با بن‌بست‌ها و ناکامی‌های آن در تماس قرار می‌گیرد؛ و خصوصاً با برتری خردکننده‌ی قوای دشمن به‌سان بزرگ‌ترین مانع تحقق اهداف خیزش (دگرگونی اجتماعی) مواجه می‌شود. آنگاه تجارب تاریخی دور و نزدیک و درس‌های مبارزاتی پیشینیان و جهانیان فراخوانده می‌شوند. در اینجا خرد جمعی و ابتکارات و خلاقیت‌های ستمدیدگان به تکاپو می‌افتند تا امر غیرممکن را ممکن سازند. سوژه‌ی انقلابی در چنین فرآیندی پرورش و تکثیر می‌یابد.<sup>۳</sup> ستمدیدگان معترض به‌واسطه‌ی ضرورت‌های پراتیکی مبارزه درمی‌یابند که به دانش و روایت‌هایی از آن خود (دانش رهایی‌بخش) نیاز دارند که ماهیتاً متعارض با دانش رسمی و روایت‌های نخبگان و حاکمان هستند. از این منظر، مهم‌ترین پهنه‌ی امکانی که دوام خیزش برای ستمدیدگان می‌گشاید آن است که به‌رغم حذف یا دستگیری پیش‌گیرانه‌ی نیروهای سازمان‌دهنده از سوی دولت، خیزش قادر است در پروسه‌ی رشد دورنی‌اش نیروهای سازمان‌دهنده و رهبران تازه‌ای پرورش دهد.

با نظر به مجموع امکاناتی که دوام خیزش برای پیشروی ستمدیدگان می‌گشاید، روشن می‌گردد که چرا طی خیزش‌های متوالی سال‌های گذشته، مهم‌ترین دغدغه‌ی دولت انقطاع خیزش (به هر قیمتی) بوده

۲. گفتارها و روایت‌هایی (از جانب هر دو طیف ناهمگون راست و چپ) که این بستر مادی موانع اجتماعی-تاریخی را نادیده می‌گیرند و از خیزش انتظاراتی بزرگ و خلق‌الساعه دارند، در تحلیل نهایی افراطی‌ترین شکل باور به خودانگیختگی را بازتاب می‌دهند؛ رهیافتی که شباهت زیادی به این انگاره‌ی متعارف دارد که «هر ریسمانی از نازکی پاره می‌شود، ریسمان ظلم از ضخامت».

۳ باید خاطر نشان کرد که منظور ما در اینجا به‌هیچ رو تصدیق کارکردهای جبری خودانگیختگی (در جهت رهایی ستمدیدگان) نیست. بلکه صرفاً از حضور و پویای دانش رهایی‌بخش در بطن مبارزات ستمدیدگان سخن می‌گوییم که بی‌گمان متکی بر حاملان انسانی‌ست. نکته اینجاست که هیچ درجه‌ای از خفقان و سرکوب قادر نیست دانش رهایی‌بخش و حاملان انسانی آن را به‌تمامی محو و نابود سازد. چون آن‌ها از دل تضادهای اجتماعی و در جریان مبارزات و مقاومت‌های روزمره‌ی ستمدیدگان، مدام احیاء می‌شوند. حرف ما این است که خیزش توده‌ای زمینه‌ی اجتماعی-تاریخی مساعدی برای بیرون آمدن دانش رهایی‌بخش از مهجوریت اجتماعی‌اش و مفصل‌بندی آن با عزم و شور انبوه معترضان و نیازهای پراتیک خیزش فراهم می‌آورد، که حاصل آن می‌تواند رشد و تکثیر دانش رهایی‌بخش و پرورش سوژه‌های انقلابی باشد. (برای مثال، امروزه همگان به‌سادگی از انقلاب حرف می‌زنند، حال آنکه تا چندی پیش، ایده‌ی انقلاب و باورمندان به انقلاب در حاشیه‌ی باورها و علایق عمومی جای داشتند)

است.<sup>۴</sup> انقطاع خیزش توده‌ای ممکن است در سه شکل عمده رخ دهد: الف) سرکوب‌های مهیب دولتی؛ ب) پیروزی زودرس، ولی ناتمام؛ ج) هژمونی جریان‌ات قدرت‌مدار بر خیزش و نابودسازی بالقوه‌گی‌های درونی آن.

### ۳. خطرات رویکرد انفعالی به تداوم خیزش

یک خیزش توده‌ای می‌تواند دوام بیابد، اما درعین حال دچار روزمرگی شود. ابتلاء به روزمرگی به معنای آن است که اعتراضات پراکنده به‌رغم سرکوب‌های دولتی در اشکال مختلف دوام می‌یابند، اما به تدریج از پویایی سازنده و گشاینده‌ی خود تهی می‌شوند. خشم و عزم و اشتیاق عمومی یا وفاداری به خیزش همچنان باقی‌ست، اما به‌هر دلیل ظرفی برای فراروی خیزش از وضعیت سابق خود (فراتر رفتن از خودش) فراهم نمی‌سازد. در پی این وضعیت تعلیق، افق‌های انقلابی خیزش افول می‌یابند و زمینه برای ظهور «نتیجه‌گرایی» و غلبه‌ی این رویکرد بر توده‌ی معترضان و ناراضیان فراهم می‌گردد. منظور از نتیجه‌گرایی، تقلیل افق‌های تحول‌خواهی خیزش به نماد بت‌واره‌ای از تغییر است. بدیهی‌ست که دولت به‌مشابه‌ی عامل اصلی وضعیت ستم‌بار کنونی و عامل اصلی سرکوب معترضان، دشمن مشترک تلقی می‌شود. درست به‌همین دلیل، در شرایطی که خیزش دچار روزمرگی گردد، نماد دولت مستعد آن است که به تنها آماج تغییر مبدل گردد. با فروکش کردن انرژی و پویایی درونی خیزش، خواست سرنگونی نظام حاکم، با آنکه بی‌گمان خواستی مشروع و یک هدف مرحله‌ای ضروری‌ست، به یگانه خواست اکثریت معترضان مبدل می‌شود. در نتیجه، مناسبات ستمی که حاکمان نماد و پاسدار آنها هستند، و بنیان‌های خلق و بازتولید چنین مناسباتی به حاشیه می‌روند. راه دور نرویم: در دل خیزش ژینا شاهد هیاهوی رسانه‌ای گرایش‌هایی هستیم که تمام آرزوی سیاسی یا هدف‌شان در «سرنگونی نظام ملاها» خلاصه می‌شود. اگر فرضاً چنین گرایشی بر خیزش هژمونی بیابد، به‌راحتی می‌توان تغییر نخبگان اصلی دستگاه حاکمه را - در کنار برخی تغییرات صوری - همچون تغییری انقلابی قلمداد کرد و به مردمان معترض گفت: «به خانه‌های‌تان برگردید؛ انقلاب به سرانجام رسید!» (انقلاب ۵۷ و انقلاب مصر را به یاد بیاورید). حال آنکه، به‌گواهی تاریخ، سرنگونی و تغییر دستگاه حاکمه به‌تنهایی برای خلاصی از مناسبات سلطه و ستم و استعمار کافی نیست. به‌عکس، به‌واسطه‌ی تغییر آرایش در صحن قدرت، همان مناسبات می‌توانند به‌شکل نیرومندتری بازگردند.

اگر انقلاب را نه یک اتفاق (چرخش آنی در وضعیت)، بلکه یک فرآیند پویا بدانیم، هدف اصلی انقلاب از میان برداشتن بنیان‌های سلطه و ستم و استثمار است؛ هدفی که تنها از طریق توانمندسازی مردمان ستمدیده در جهت مشارکت‌یابی واقعی آنان در سیاست برای اداره/هدایت زندگی جمعی‌شان قابل تحقق است. این آموزه می‌تواند قطب‌نمایی باشد برای ارزیابی موقعیت کنونی (یا آتی) خیزش ژینا و بازشناسی ماهیت انقلابی/ارتجاعی نیروهایی که خواهان هدایت آن به جهت‌های معینی هستند. بیایید این سنجه را برای نقد/داوری عملکرد بخش مسلط نیروهای اپوزیسیون (راست‌گرایان) به کار ببندیم، خصوصاً در وضعیت فعلی که آنان عیان‌تر از همیشه از صلاحیت ویژه‌ی خویش برای رهبری جنبش سخن می‌گویند.<sup>۵</sup>

۴ با رجوع به تاریخ انقلاب‌های گذشته درمی‌یابیم که روند انقلاب ۵۷ نیز به دلایل مشابهی منقطع گردید؛ همچنان که انقلاب‌های مصر و سودان.

۵ از جمله در آخرین برده‌برداری رسانه‌ای از استوانه‌های مدعی رهبری جنبش که در اتحاد نمادین برخی چهره‌های رسانه‌ای نظیر مسیح علینژاد، حامد اسماعیلیون، رضا پهلوی، نازنین بنیادی و غیره نمود یافت.

چیزی که طیف ناهمگون اپوزیسیون راست را هم‌صدا ساخته و همزمان قابلیت آنان برای ائتلاف و اتحاد را به‌طور ملموسی افزایش داده است، اتفاق نظرشان درباره‌ی هدف اصلی این خیزش است که در نظر آنان چیزی نیست جز «سرنگونی نظام اسلامی». البته بسیاری از آن‌ها باهوش‌تر از آن هستند که اهداف سیاسی خود و چشم‌اندازهای خیزش ژینا را صریحاً در این عبارت عامیانه خلاصه کنند؛ بلکه از ضرورت دستیابی «ملت ایران» به آزادی و حقوق بشر و حتی عدالت اجتماعی و نیز رفع ستم و تبعیض بر زنان و اقلیت‌های اجتماعی سخن می‌گویند. اما داوری عاقلانه در مورد ماهیت رویکرد سیاسی آنان مسلماً نباید در جمله‌پردازی‌های گوش‌نوازشان متوقف گردد، بلکه می‌باید بر مسیر و شیوه‌ی تحقق این آرمان‌ها متمرکز شود. برای نشان دادن تناقض میان داعیه‌ها و رویکرد واقعی آنان - برای اختصار کلام - تنها به سه مسأله‌ی زیر بسنده می‌کنیم:

- در فضایی که خیزش اعتراضی وارد فاز مبارزه‌ای بلندمدت شده (که باید به فال نیک گرفت)، آنان علناً یا تلویحاً عدم پیروزی تاکنونی خیزش را ناشی از فقدان رهبری منسجم معرفی کرده، و حضور سیاسی خود را پاسخی به این فقدان قلمداد می‌کنند. به‌رغم برجسته‌سازی برخی دلایل تاکتیکی، تأکید ویژه‌ی آنان بر مسأله‌ی رهبری در این باور دیرینه‌ی راست‌گرایان ریشه دارد که مسأله‌ی تعیین‌کننده در سیاست، ساخت و ترکیب دولت حاکم است. پس، تا همین جا رویکرد نخبه‌گرایانه‌ی آنان به خیزش، تاییدی بر آن است که آنان (جدا از تعارفات مرسوم) به فاعلیت سیاسی مردمان ستمدیده باور ندارند؛ ستمدیدگان در بهترین حالت مستعد ایفای نقش «قربانی» هستند. در نتیجه، دموکراسی مورد نظر آنان نیز در بهترین حالت نمی‌تواند چیزی بیش از یک نظام پارلمانتاریستی صوری با محوریت اصل نمایندگی باشد (جایی که صلاحیت نمایندگی در اختیار نخبگان است). تأکید آنان بر ضرورت همبستگی، به‌واقع تلاشی ست برای تحمیل «وحدت کلمه» بر خیزش، تا شرایط برای ظهور رهبری مناسب، که شرط پیروزی ست، مهیا گردد.

- همه‌ی این نخبگان با آغوش باز از همراهی و مداخله‌ی قدرت‌های خارجی به‌عنوان شرطی برای پیروزی خیزش مردمی استقبال کرده‌اند. پس، در نظر آنان شر جمهوری اسلامی را می‌باید در ماهیت شرور حاکمان آنان جست، که پیوندی با ماهیت بیدادگر مناسبات قدرت جهانی و خصلت استبدادپرور آن ندارد. تقاضای این نخبگان از دولت‌های غربی آن است که آنان را به‌عنوان نمایندگان مردم به‌رسمیت بشناسند و از آن‌ها برای رسیدن به قدرت سیاسی حمایت کنند. یعنی آن‌ها از مبارزات مردمان ستمدیده (از پایین) و خصوصاً سازمان‌نیافته‌بودن این مبارزات بهره می‌برند تا در بالادست با قدرت‌مندان جهانی درباره‌ی سرنوشت آنان معامله کنند. طبعاً هزینه‌های این حمایت-معامله را مردمان ستمدیده نخواهند دانست، بلکه صورت حساب آن را بعدها خواهند پرداخت (همان‌طور که هزینه‌های توافق تاریخی غرب با خمینی را پرداختیم). تفاوت در این است که دولت اسلامی هم اینک برای «دوام» قدرت خود به دولت‌های روسیه و چین آویزان شده است، و آنان برای «کسب» قدرت به‌عنوان بدیل دولت کنونی، به دولت‌های غربی دخیل بسته‌اند.

- هیچ یک از این نخبگان تاکنون درباره‌ی چگونگی تحقق «بهروزی» و «عدالت اجتماعی» و نظایر این‌ها سخنی بر زبان نرانده است، چه‌رسد به اینکه طرح و برنامه‌ی مشخصی را به‌عنوان مسیر بدیل ارائه نماید. گویی در نظر آنان سپهر اقتصاد در مجموعه‌ی عوامل سازنده‌ی ستم‌ها و نارضایتی‌ها و مطالبات مردم

اهمیتی ثانویه دارد<sup>۶</sup> (یادآور جمله‌ی روح‌الله خمینی: «اقتصاد مال گاو و خر است!»). در بهترین حالت تصور آنان بر این است که مشکلات و بحران‌های اقتصادی-معیشتی مردم ناشی از فساد و رانت‌خواری و ناکارآمدی نخبگان فعلی حاکم بر ایران است. در نتیجه، با ظهور نخبگان کاردان و سالم در یک نظام دموکراسی متعارف، اقتصاد هم «آزاد» می‌شود و با پیوستن اقتصاد ملی به اقتصاد جهانی (بازار آزاد)، مشکلات اقتصادی مرتفع می‌شوند. به‌واقع، این رهبران خودخوانده راه علاج اقتصاد بحران‌زده‌ی ایران را پیاده‌سازی «درست» نسخه‌ی اقتصادی نولیبرالی می‌دانند؛ همان فرمول جادویی که در نظر آنان تاکنون دست‌کم به دو دلیل در جامعه‌ی ایران محقق نشد: یکی فساد حاکمان؛ و دیگری قطع رابطه با «جهان آزاد». آنان مدعی‌اند که با رفع این دو مشکل، اقتصاد ایران خودبه‌خود شکوفا خواهد شد.

در عیارسنجی داعیه‌های این رهبران خودخوانده تنها از سه مساله یاد کردیم<sup>۷</sup> که مهم‌ترین حلقه‌ی پیونددهنده‌ی آنها در این است که سرنگونی نظام اسلامی بدیل وضعیت کنونی تلقی می‌شود. می‌توان نشان داد که سه مساله‌ی یادشده از شالوده‌های مشترک دیگری هم برخوردارند، از جمله: باور به جدایی سپهر سیاست از سپهر اقتصاد؛ و نیز بی‌باوری به توان دگرگون‌ساز ستمدیدگان و قابلیت آنان برای به‌دست‌گرفتن زندگی جمعی‌شان است.

شاید همین نکات انتقادی برای برجسته‌سازی این نکته‌ی محوری کفایت کند که چنین اپوزیسیونی به‌واقع امتداد دولت کنونی در ظاهری متفاوت است؛ چرا که خویشاوندی‌اش با بنیان‌های سازنده‌ی دولت حاکم بیش از تفاوت‌های میان آنهاست. اگر دولت اسلامی فعلیت خیزش را سرکوب می‌کند و می‌کوشد مسیر تحقق بالقوگی‌های آن را سد کند، این اپوزیسیون پرهیاهو می‌کوشد بالقوگی‌های خیزش را مصادره کند و از ریشه بخشکاند. مشکل اینجاست که هر قدر سرکوب و قساوت دولت مستقر افزایش یابد، مسیر این اپوزیسیون برای تقلیل اهداف خیزش به «سرنگونی» هموارتر می‌گردد. فراخوان نمایندگان این اپوزیسیون به همبستگی، به‌واقع فراخوانی‌ست به بازتعریف خیزش ژینا در همین قواره.

## جمع‌بندی:

با نشان دادن امکانات و خطراتی که با فاز کنونی تداوم‌یابی خیزش ژینا پیوند دارند، قصد این نوشتار تأکید بر اهمیت مواجهه‌ی فعال و انتقادی با موقعیت سیال و شکننده‌ی خیزش است. مخاطبان این متن طبعاً نیروهایی هستند که در جبهه‌ی ستمدیدگان ایستاده‌اند و به حقانیت و بالقوگی‌های خیزش ژینا وفادارند. دغدغه‌ی فوق بر این پیش‌فرض اساسی متکی‌ست که تداوم این خیزش، اگرچه فرصت‌ساز است، اما لزوماً و به‌تنهایی ضامن پیروزی آن نیست. باید پذیرفت که همراهی انقلابی با این خیزش مستلزم پیکار همزمان در دو جبهه است: پیکار رو به بیرون علیه جمهوری اسلامی به‌مثابه‌ی شر بالفعل، یا پاسدار کنونی مناسبات سلطه و ستم؛ و پیکار رو به درون علیه نیروهایی که در عین مخالفت با جمهوری اسلامی و داعیه‌ی

۶ آمارهای دولتی حاکی از آن‌اند که بیش از یک‌سوم جمعیت کشور زیر خطر فقر مطلق زندگی می‌کنند. (برآورد دولت از شاخص عددی خط فقر مطلق برای یک خانوار متوسط حدود ۱۵ میلیون تومان درآمد ماهانه در تهران و حدود ۸ میلیون تومان درآمد ماهانه در سایر مناطق کشور است).

۷ می‌توان از منظرهای دیگری (مثل مساله‌ی جنسیت و امر جنسی، مساله‌ی ستم ملی و رابطه‌ی مرکز-پیرامون) هم داعیه‌های آنان را عیارسنجی کرد.

همراهی با خیزش (و حتی داعیه‌ی پای‌بندی به شعار «زن، زندگی، آزادی»)، فارغ از هر نیتی که در سر داشته باشند، در مشی عملی‌شان مسیر پاسداری پسا-اسلامی از مناسبات سلطه و ستم را هموار می‌سازند. با این همه، جنس این دو پیکار یکی نیست. چون اگرچه بر بستر مناسبات تاریخی قدرت (جهانی و داخلی)، در فضای درون خیزش آرایش قوای کنونی به‌نفع راست‌گرایان است، اما پیکار رو به درون پیکاری ضد‌هژمونیک برای همراه‌سازی ستم‌دیدگانی‌ست که اغلب آن‌ها هم‌زمان در معرض ایدئولوژی و پروپاگاندا‌ی رسانه‌ای راست‌گرایان قرار دارند. جبهه‌ی راست‌گرایان بی‌گمان در کنار باد تاریخی موافق (نظیر حمایت قدرت‌های خارجی)، از زیرساخت‌های قدرتمند رسانه‌ای برخوردار است. اما نقطه‌ی قوت مهم نیروهای چپ برای پیوندیابی مؤثر با خیزش آن است که چشم‌انداز برآمده از دستگاه فکری و ارزشی آنان پیوند نزدیکی با نیازها و مطالبات واقعی مردمان ستم‌دیده دارد؛ هر قدر هم که ستم‌دیدگان - در مقطع کنونی - در بیان دیدگاه‌ها یا مطالبات‌شان از دنیای فکری و آرمانی چپ بیگانه (یا حتی روگردان) باشند. بی‌گمان، راه‌جویی استراتژیک درباره‌ی نحوه‌ی مداخله‌ی ضد‌هژمونیک نیروهای چپ در خیزش ژینا سرفصل بسیار مهمی برای بحث‌ها و هم‌اندیشی‌های راهبردی در گستره‌ی چپ ایران است. ولی به‌نظر می‌رسد یکی از ضرورت‌های عاجل برای پیشبرد موثرتر این پیکارهای ضد‌هژمونیک، بازاندیشی درباره‌ی اشکال و امکانات آموزش سیاسی توده‌ای و برداشتن گام‌های عملی در جهت تحقق آن باشد. در این راستا، از جمله باید به تمهیداتی اندیشید که به پشتوانه‌ی آن‌ها هزاران رسانه‌ی کوچک علیه رسانه‌های بزرگ به حرکت درآیند.

ما بسیاریم!

دی ۱۴۰۱

\* \* \*

[kaargaah.net](http://kaargaah.net)